

دکتر دیوید ترنر، انجیل یوحنا، جلسه ۱۳

یوحنا ۱: ۱۱-۵۷

دیوید ترنر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید ترنر در حال تدریس در مورد انجیل یوحنا است. این جلسه ۱۳، دوران پرتنش در اورشلیم عیسی لازاروس را زنده می‌کند، یوحنا ۱: ۱۱-۵۷ است.

سلام، من دیوید ترنر هستم. به ویدیوی ما در مورد یوحنا فصل ۱۱ خوش آمدید. ما از زمان ورود عیسی به اورشلیم در یوحنا فصل ۷ تا عید سوکوت و سپس در فصل ۱۰ با کمی وقفه بین سوکوت در پاییز و حنوکا عید وقف در زمستان، او را در خدمتش دنبال کرده‌ایم. متأسفانه برای ما و به ویژه برای عیسی، هیچ کس دوست ندارد درگیر تنش و خشم فزاینده و اختلافات فزاینده شود، اما این دقیقاً روایتی است که ما دنبال کرده‌ایم.

بنابراین، دنبال کردن روند داستان در این مرحله تجربه خوشایندی نیست، اما این بخشی از واقعیت است، که همه ما باید آن را درک و با نگاه به داستان عیسی، نه تنها در انجیل یوحنا، بلکه در سنت هم‌نوا نیز بپذیریم. بنابراین، در فصل یازدهم یوحنا، به احتمالاً شگفت‌انگیزترین معجزه از میان تمام معجزات عیسی در یوحنا، یعنی زنده کردن ایلعازر، می‌رسیم. بنابراین، طبق رسم ما، ما همچنان روایت را دنبال می‌کنیم و جریان کلی را درک می‌کنیم، و برمی‌گردیم و به برخی از موارد خاص که در خود روایت قابل توجه هستند، نگاهی می‌اندازیم.

بنابراین ابتدا، روایت جریان می‌یابد. روایت یوحنا ۱۱ در واقع از پایان فصل ۱۰ یوحنا با این جمله آغاز می‌شود که عیسی اورشلیم را ترک کرده و به بیت عنیا در آن سوی رود اردن رفته است. این می‌تواند اشاره‌ای به مکانی در شرق رود اردن باشد.

ما دقیقاً مطمئن نیستیم کجا. این مکان به عنوان مکانی در آن سوی رود اردن در سال ۱۰۴۰ میلادی شناسایی شده است که عیسی در آنجا غسل تعمید می‌داد، یا ببخشید، جایی که یحیی در روزهای اولیه در آنجا غسل تعمید می‌داد. بنابراین، ما در سال ۱۰۴۲ میلادی با بازگشت به فصل ۱ و آیه ۲۸ که بیان می‌کند همه اینها در بیت عنیا در آن سوی رود اردن، جایی که یحیی تعمید می‌داد، اتفاق افتاده است، دچار توهم می‌شویم.

این یک مکان مبهم است و دقیقاً مشخص نیست که کجا بوده است. در ادامه بیشتر در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد. برای طرح داستان، اساساً این یک وقفه کوچک در بتانی است، هر کجا که باشد.

بنابراین، برای رسیدن به هدف داستان، عیسی از اختلاف و مخالفت شدید و، به جرات می‌توان گفت، از جمعیت خشمگین و سرکوبگری که در یوحنا ۷ تا ۱۰ علیه او فعالیت می‌کردند و به اوج تب و تاب رسیده بودند، فاصله گرفته است. بنابراین، او شهر را ترک می‌کند و به حومه شهر، به مکانی بسیار آرام‌تر می‌رود. در پایان فصل ۱۰ به ما گفته می‌شود که در این مکان، افراد زیادی نزد او آمدند و گفتند، اگرچه یوحنا هرگز معجزه‌ای انجام نداد، اما هر آنچه یوحنا در مورد این مرد گفت، درست بود.

در اینجا تأییدیه جالب و کوچکی از یحیی تعمید دهنده در اعماق انجیل یوحنا فصل ۱۰ داریم. فکر نمی‌کنیم از زمانی که عیسی به طور خلاصه در فصل ۵ از او نام برده و از آنجایی که خود یوحنا آخرین شهادت خود را به عیسی در نیمه دوم فصل ۳ یوحنا داده است، چیز زیادی در مورد او شنیده باشیم. بنابراین، بار دیگر به

ما گفته می‌شود که در آن مکان بسیاری به عیسی ایمان داشتند. با این حال، ماهیت ایمان آنها به دلیل متون دیگری که قبلاً بررسی کرده‌ایم، تا حدودی مبهم است.

بنابراین، سپس به خود انجیل یوحنا می‌رسیم. در همین حال، در منطقه اورشلیم، عیسی در حال گذراندن یک دوره کوتاه اعتکاف در بیت عنیا است، اما اتفاقات بدی در اورشلیم در حال رخ دادن است. در فصل آیات 1 تا 6 به ما گفته شده است که عیسی از بیماری دوستش لازاروس مطلع می‌شود، که اگر به 11 خاطر نداشته باشیم، خواهیم فهمید که او شخصی بود که در بیت عنیا زندگی می‌کرد، روستایی که ظاهراً درست در آن سوی کوه زیتون از اورشلیم، تنها چند مایل دورتر، قرار دارد.

بنابراین، عیسی متوجه می‌شود که ایلعازر بیمار است، اما فوراً برای درمان آن اقدامی نمی‌کند. بنابراین خواهرانی که عیسی را مسح کرده بودند، یکی از آنها، حذاقل مریم، همان کسی است که عیسی را با عطر مسح کرده و پاهای او را با موهایش خشک کرده بود. بنابراین خواهران برای عیسی پیغام فرستادند و گفتند: «خداوندا، کسی که تو دوستش داری بیمار است»

بنابراین، وقتی عیسی این را می‌شنود، به شیوه‌ای نسبتاً مرموز می‌گوید که این بیماری به مرگ ختم نخواهد شد. نه، این برای جلال خداست تا پسر خدا از طریق آن جلال یابد. در آیه ۵، نویسنده، ویراستار، یوحنا، یادداشتی در پرانتز دارد که این موضوع را توضیح می‌دهد.

حالا عیسی مریم و خواهرش و ایلعازر را دوست داشت، بنابراین وقتی شنید که ایلعازر بیمار است، دو روز دیگر در آنجا ماند. به نظر نمی‌رسد که این دو جمله با هم همخوانی داشته باشند، اینطور نیست؟ او مرتا و خواهرش و ایلعازر را دوست داشت، بنابراین وقتی ایلعازر را دید، شنید که ایلعازر بیمار است، دو روز در آنجا ماند. سپس به شاگردانش گفت، بیایید به یهودیه برگردیم.

به محض اینکه عیسی پیشنهاد بازگشت به یهودیه را می‌دهد و به شاگردان می‌گوید که باید برگردند، آنها فوراً به او می‌گویند: «رَبِّی، استاد، مگر نمی‌دانی که همین‌چندی پیش می‌خواستند تو را بکشند؟» در آیه ۸، با این حال تو برمی‌گردد؟ مطمئنی که باید این کار را بکنیم؟ و عیسی گفت: «مگر ۱۲ ساعت وجود ندارد؟» باز هم در آیه ۹ با کمی زبان رمزآلود، آیا ۱۲ ساعت روز وجود ندارد؟ هر کسی که در روز راه برود، نمی‌لغزد زیرا با نور این دنیا می‌بیند. وقتی کسی در شب راه می‌رود، می‌لغزد، زیرا نوری ندارد. بنابراین، به نظر می‌رسد که عیسی خود و شاگردانش را کسانی توصیف می‌کند که نور دارند و حتی اگر به خطر برگردند، حالشان خوب خواهد بود.

آنها مانند افرادی که در شب هستند و نوری ندارند، نیستند و بنابراین لغزش خواهند خورد. بنابراین، ما در اینجا در فصل ۱۱ زبانی داریم که ما را به کل آموزه‌های یوحنا در مورد نور و تاریکی برمی‌گرداند، دوگانگی اخلاقی که به فصل ۱ یوحنا، مقدمه، برمی‌گردد و اخیراً با فصل ۸، آیه ۱۲، من نور جهان هستم، به تصویر کشیده شده است و شاید با شفای مرد نابینا توسط عیسی که سرانجام توانست نور را در فصل ۹ ببیند، به تصویر کشیده شده باشد. بنابراین، پس از اینکه این را گفت، به آنها گفت و برایشان توضیح داد که دوست ما لازاروس به خواب رفته است. من به آنجا می‌روم تا او را بیدار کنم.

با حسن تعبیر از مرگ صحبت می‌کند، اما شاگردان در آیه ۱۲ آن را اشتباه فهمیدند. خداوندا، اگر او خوابیده است، حالش بهتر خواهد شد. آنها فکر کردند، می‌دانید، عیسی در مورد اینکه او واقعاً خوابیده است صحبت می‌کند.

سپس عیسی در آیه ۱۴ به صراحت به آنها گفت که ایلعازر مرده است. به خاطر شما، خوشحالم که آنجا نبودم تا بتوانید ایمان بیاورید. بیایید نزد او برویم.

بنابراین، عیسی اکنون اساساً به آنها فاش می‌کند که قرار است کاری انجام دهد که قابل توجه خواهد بود، و این واقعیت که ایلعازر قبلاً درگذشته است، آن را حتی قابل توجه‌تر می‌کند. سپس توماس در پاسخ به این به بقیه شاگردان می‌گوید، بیایید ما هم برویم تا با او بمیریم. اکنون آخرین مرگی که ذکر شده، مرگ ایلعازر است، اما من فکر نمی‌کنم منظور توماس در اینجا این باشد.

فکر می‌کنم توماس در آیه ۱۶ به چیزی اشاره می‌کند که شاگردان در آیه ۸ به عیسی گفتند. کمی پیش یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند و تو برمی‌گردی. بنابراین وقتی توماس می‌گوید، بیایید برویم تا با او بمیریم، فکر می‌کنم توماس فقط اعتراف می‌کند که در اورشلیم خطر وجود خواهد داشت و اگر او و بقیه شاگردان برگردند، ممکن است بمیرند. اما اگر عیسی به آنجا می‌رود، پس آنها نیز به آنجا خواهند رفت.

بنابراین، همه اینها ما را به آیه ۱۷ می‌رساند، جایی که عیسی سرانجام به اورشلیم بازمی‌گردد، و ما گفتگوهای داریم که از آن ناشی می‌شود. ابتدا، او با مارتا ملاقات می‌کند، که متوجه می‌شود او می‌آید و به استقبال او می‌رود. و اولین چیزی که مارتا در آیه ۲۱ به عیسی می‌گوید این است که اگر اینجا بودی، برادرم نمی‌مرد.

این نشان دهنده میزان قابل توجهی از ایمان او است، اما شاید ایمان او محدود به این فکر باشد که حالا که او مرده است، کاری از دست تو بر نمی‌آید. بنابراین، وقتی عیسی در آیه ۲۳ به او می‌گوید، برادرت دوباره زنده خواهد شد، مارتا می‌گوید، می‌دانم که او در روز قیامت دوباره زنده خواهد شد. البته همه اینها درست و واقعی است و ایمان او را نشان می‌دهد.

او همچنین در آیه ۲۲ به عیسی گفت، اگر اینجا بودی، برادرم نمی‌مرد، با این حال می‌دانم که حتی اکنون هر چه از خدا بخواهی به تو خواهد داد. بنابراین شاید او از اینکه برادرش را از دست داده بود ناامید نبود، اما اذعان داشت که ایلعازر واقعاً مرده است. وقتی عیسی می‌گوید، برادرت دوباره زنده خواهد شد، او این ایده را درک نمی‌کند که شاید اگرچه او معتقد است که خدا هر کاری را که عیسی بخواهد انجام خواهد داد، اما عیسی از خدا نمی‌خواهد که ایلعازر را فوراً بازگرداند.

بنابراین، در هر صورت، مارتا در اینجا ترکیبی از ایمان و بی‌ایمانی دارد، احتمالاً بیشتر ایمان دارد تا بی‌ایمانی، اما جالب است که درک او را از آنچه که فکر می‌کند عیسی انجام خواهد داد، ببینیم. بنابراین، در پاسخ به نظر مارتا، که ما آن را آخرت‌شناسی آینده می‌نامیم، او به داوری نهایی و رستخیز برای پیشبرد آن، مقدم بر آن، اعتقاد دارد. عیسی در آیه ۲۵ پاسخ می‌دهد: من رستخیز و حیات هستم. کسی که به من ایمان بیاورد حتی اگر بمیرد، زنده خواهد ماند و حتی جالب‌تر اینکه، هر که با ایمان به من زندگی کند، هرگز نخواهد مرد.

سپس به مارتا می‌گوید، آیا به این ایمان داری؟ مارتا سپس در آیه ۲۷ اعتراف بسیار خوبی به ایمان خود می‌کند، من ایمان دارم که تو مسیح هستی، پسر خدا که قرار است به جهان بیاید. او در این مورد چیز خاصی در مورد رستخیز نمی‌گوید، اما اعتقاد خود را به ایلعازر تأیید می‌کند. بنابراین، پس از این تبادل نظر مارتا برمی‌گردد و مریم را احضار می‌کند، و حالا مریم، خواهرش، در آیه ۲۸ و آیات بعدی برای صحبت با عیسی می‌آید.

مارتا به مریم می‌گوید، معلم اینجاست، او تو را می‌خواهد. مریم این را می‌شنود، سریع بلند می‌شود و به سمت او می‌رود. با این حال، طبق آیه ۳۰، عیسی وارد روستا نشده بود، اما مردم شنیده بودند که او می‌آید و بنابراین مشتاق ملاقات با او بودند.

بنابراین وقتی مریم به آنجا می‌رود، کسانی که در خانه بودند فکر می‌کنند که او شاید برای دعا و گریه به مقبره می‌رود، بنابراین او را دنبال می‌کنند. بنابراین، وقتی به جایی که عیسی بود می‌رسد، طبق آیه ۳۲، به

پاهای او می‌افتد و دقیقاً همان چیزی را می‌گوید که مارتا در آیه ۲۱ گفته بود. بنابراین، ۳۲ دوباره تکرار می‌کند که خداوند، اگر اینجا بودی، برادرم نمی‌مرد.

بنابراین، مکالمه بین عیسی و مریم از این فراتر نمی‌رود. روایت اکنون عیسی را در نزدیکی مقبره، نزدیک بیت عنیا، نشان می‌دهد و بنابراین اوضاع کمی سریع‌تر پیش خواهد رفت. بنابراین، وقتی عیسی او را در حال گریه می‌بیند و یهودیانی که با او آمده بودند نیز گریه می‌کنند، صحنه‌ای کاملاً احساسی را شاهد هستیم و فکر می‌کنم در کتاب مقدس و حتی در فرهنگ‌های شرقی مدرن، و البته فرهنگ‌های باستانی، متوجه شده‌ایم که گریه و سوگواری یک امر بسیار عمومی است.

من فکر می‌کنم در دنیای غرب امروزی، ما تمایل داریم گریه و سوگواری خود را حتی در مرگ بهترین عزیزانمان خفه کنیم و فکر می‌کنیم نشان دادن احساسات زیاد در مراسم تشییع جنازه، حتی اگر عمیقاً عاشق فرد از دست رفته باشیم، کاری ناشایست است. در دوران باستان و حتی در دوران مدرن در خاورمیانه، اوضاع به این شکل نبوده است. بنابراین، عیسی عمیقاً از نظر روحی متأثر و پریشان است، عمیقاً از نظر روحی متأثر و پریشان است.

نمونه دیگری از انسانیت عیسی در انجیل به اصطلاح معنوی که برخی از محققان گفته‌اند پاهای عیسی هرگز واقعاً زمین را لمس نمی‌کرد. من فکر می‌کنم آنها در این مورد اشتباه می‌کنند. عیسی که از غم و اندوه خواهران لازاروس و همراهانشان عمیقاً متأثر شده بود، گفت: او را کجا گذاشته‌اید؟ بنابراین، آنها گفتند: بیاوید و خداوند را ببینید و در آن لحظه، خود عیسی به گریه افتاد.

یوحنا ۱۱:۳۵ اغلب به عنوان کوتاه‌ترین آیه در کتاب مقدس شناخته می‌شود. یهودیان، ناظران، این را دریافت می‌کنند و متوجه می‌شوند که عیسی چقدر لازاروس را دوست داشت. بنابراین همه چیز در این لحظه بسیار گرم و مبهم و احساسی است و بنابراین صحنه‌ای کاملاً گریه‌آور از عشق و احترام و صمیمیت زیاد بین عیسی و این افرادی که دوستانش بودند، وجود دارد.

با این حال، در میان تمام آن صحنه زیبای عشق و سوگواری واقعی، در آیه ۳۷ نوعی ناباوری یا کنایه دیده می‌شود. برخی از آنها گفتند، آیا کسی که چشمان مرد نابینا را باز کرد، نمی‌توانست مانع از مرگ این مرد شود؟ به عبارت دیگر، اگر او آنقدر بزرگ و قدرتمند است، و اگر ادعاهایش حقیقت دارد و مسیح است چرا اجازه داد دوست عزیزش بمیرد؟ با بهره‌گیری از نظرات تفسیری راوی در داستان پیشین، کسانی از ما که یوحنا ۱۱ را می‌خوانیم، می‌دانیم که عیسی عمداً اجازه داده است این اتفاق بیفتد و به نوعی به طور ضمنی وعده داده شده است که در مورد آن کاری انجام دهد. بنابراین، اکنون می‌توانیم از این گفته در آیه ۳۷ ببینیم که این افراد قرار است کمی مجازات شوند.

آیه ۳۸ سپس درباره رستاخیز واقعی ایلعازر به ما می‌گوید. او به خود مقبره می‌رسد و در آیه ۳۸ بار دیگر به ما یادآوری می‌شود که او عمیقاً متأثر شده و به مقبره آمده است. آنجا غاری بود که سنگی بر سر در آن گذاشته شده بود.

او گفت سنگ را بردارید. البته، در آن برهه از دوران باستان، بدون هیچ گونه مومیایی کردن و در آب و هوای گرم، تجزیه و بوی ناشی از آن در مقبره نفوذ می‌کرده است. یکی از دلایلی که در را با سنگ می‌پوشانید.

«مارتا به حرف می‌آید و می‌گوید:» خداوند، تا این لحظه بوی بدی می‌آید. او چهار روز است که آنجاست سپس عیسی در آیه ۴۰ به مارتا یادآوری می‌کند که آیا به تو نگفتم که اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟»

عیسی در آیه ۲۳ به او گفته است، برادرت دوباره زنده خواهد شد. کسی که به من ایمان بیاورد، حتی اگر بمیرد، زنده خواهد ماند. حتی کسانی که در من زندگی می‌کنند، هرگز نخواهند مرد.

آیا این را باور می‌کنی؟ بنابراین در آیه ۴۰، عیسی آنچه را که قبلاً به مارتا گفته بود، به او یادآوری می‌کند. در آیه ۴۱ آمده است که آنها سنگ را برداشتند. فکر نمی‌کنم این تجربه خوشایندی می‌بود.

فکر می‌کنم مردم از بوی تعفن که از مقبره می‌جوشید، روی برمی‌گرداندند. در این لحظه، عیسی دعا می‌کند پدر، از تو متشکرم که حرف مرا شنیدی. می‌دانم که همیشه حرف مرا شنیده‌ای، اما این را برای مردمی که اینجا ایستاده‌اند می‌گویم تا شاید باور کنند که تو مرا فرستاده‌ای.

آیا این همان مضمون تکراری نیست که شاید محوری‌ترین مضمون انجیل یوحنا باشد، مضمونی که از آن آیه‌ی محبوب همه، یوحنا ۱۶: ۳، و حتی قبل از آن، دیده‌ایم: خدا جهان را آنقدر محبت کرد که به پدر پسر را فرستاد. بارها و بارها، عیسی هنوز هم بر این تمرکز دارد که مردم را متوجه کند که پدر پسر را فرستاده است. وقتی این را گفت، با صدای بلند گفت: ای لازاروس، بیرون بیا.

و مرده بیرون آمد، در حالی که دست‌ها و پاهایش با نوارهای کتان پیچیده شده بود و پارچه‌ای دور صورتش بود. عیسی گفت، لباس‌های قبر را بردارید، او را رها کنید. او را از کفن‌ها باز کنید و بگذارید آزاد شود.

بنابراین، با این متن شگفت‌انگیز، به چیزی می‌رسیم که اغلب به عنوان هفتمین و آخرین نشانه در انجیل یوحنا توصیف می‌شود. این قطعاً نقطه اوج انجیل و نقطه‌ای است که رستاخیز خود عیسی را پیش‌بینی می‌کند. بنابراین، از این نقطه اوج درام، این شگفت‌انگیزترین، شگفت‌انگیزترین معجزات عیسی، اکنون به پایان داستان، یعنی زمینه‌ای که در آیه ۴۵ از آن سرچشمه می‌گیرد، می‌رسیم.

اولین چیزی که در آیه ۴۵ به ما می‌گوید این است که بسیاری از یهودیانی که در آن اطراف بودند، همانطور که انتظار داریم، به عیسی ایمان دارند. با این حال، آیه ۴۶ بسیار شبیه به نکته قبلی آیه ۳۷ به نظر می‌رسد به یاد دارید که در آیه ۳۷، مردم فکر می‌کردند، خب، آیا کسی که چشمان نابینا را باز کرد، نمی‌توانست مانع از وقوع این اتفاق شود؟ و اکنون که عیسی در واقع لازاروس را زنده کرده است، همانطور که در فصل ۹ چشمان مرد نابینا را باز کرد، بنابراین او حتی پا را فراتر گذاشته و در فصل ۱۱، فرد مرده را زنده کرده است.

آیه ۴۶، برخی از آنها نزد فریسیان رفتند و آنچه را که عیسی انجام داده بود به آنها گفتند. آنها در واقع همانطور که می‌گویند، عیسی را به زور نزد فریسیان بردند. سپس کاهنان اعظم و فریسیان جلسه‌ای از شورای عالی یهود تشکیل دادند.

آخرین جلسه سנהدرین را در پایان فصل ۷ به یاد می‌آوریم. آنها پرسیدند: «ما چه کاری انجام می‌دهیم؟» این مرد معجزات زیادی انجام می‌دهد. اگر او را رها کنیم، همه به او ایمان خواهند آورد.

آنها فکر می‌کنند که این مانند یک قیام مردمی خواهد بود و شامل بی‌ثبات کردن حکومت روم خواهد بود. و رومی‌ها وارد خواهند شد و هم معبد و هم ملت ما را از بین خواهند برد. جالب است که در نهایت دقیقاً همان اتفاقی افتاد که در طول شورش یهودیان در اواسط دهه ۶۰ تا ۷۰ میلادی، یک نسل بعد از این زمان رخ داد.

پس ما با همان نصیحت سیاسی، یا بهتر بگوییم، حتی ماکیاولیستی قیافا در آیه ۴۹ و بعد از آن مواجه هستیم. قیافا که در آن سال کاهن اعظم بود، لب به سخن گشود و گفت: «شما اصلاً هیچ چیز نمی‌دانید».

به عبارت دیگر، شما مردم واقعاً نمی‌فهمید، نه؟ شما متوجه نیستید که برای شما بهتر است که یک نفر برای مردم بمیرد تا اینکه کل ملت نابود شود.

این سخنان قیفا اغلب در بحث‌های تفسیری استفاده می‌شود تا گفته شود که کتاب مقدس اغلب بهتر از آنچه می‌داند صحبت می‌کند. گاهی اوقات این امر سرشماری عمومی نامیده می‌شود و توصیه قیفا به راویان کتاب مقدس و پیامبران کتاب مقدس، به ویژه در عهد عتیق، اعمال می‌شود. من در مورد اعتبار این یا آن روش استفاده از گفته‌های قیفا مطمئن نیستم، اما یوحنا در یک نظر سرمقاله‌ای در آیه ۵۱ به سرعت اشاره می‌کند که او این را از خودش نگفته است، بلکه با وجود عدم ایمانش به عیسی، هنوز به عنوان یکی از مأموران خدا، به عنوان کاهن اعظم در آن سال، صحبت می‌کند.

او پیشگویی کرد، اوه، کرد، نه؟ او پیشگویی کرد که عیسی برای ملت یهود خواهد مرد و نه تنها برای آن ملت، بلکه برای فرزندان پراکنده خدا تا آنها را گرد هم آورد و یکی کند. سپس آیه ۵۲ به آنچه عیسی در فصل ۱۰ در مورد چوپانی که می‌خواهد مردم را از آغل‌های دیگر به یک گله بیاورد تا یک گله و یک چوپان وجود داشته باشد، برمی‌گردد. بنابراین، اگر آن را ماکیاولیستی بنامیم، توصیه جسورانه قیفا این بود که آنها باید برای نجات بقیه ملت، برای اعدام عیسی برنامه‌ریزی کنند، به طوری که از این نظر عیسی به عنوان جان‌نشین کل ملت بمیرد، زیرا آنها تصور می‌کردند که اگر به جنبش عیسی اجازه داده شود بزرگتر شود، منجر به آشوب سیاسی می‌شود و رومی‌ها وارد می‌شوند و آن را سرکوب می‌کنند و افراد بیشتری می‌میرند.

آنها معبد و هر چیز دیگری را از دست می‌دادند. آنها از نصیحت قیفا، آیه ۵۳، پیروی کردند، بنابراین از آن روز به بعد نقشه قتل او را کشیدند. البته، آنها قبلاً نقشه دستگیری عیسی و از بین بردن او را کشیده بودند، بنابراین اکنون آشکارا بیشتر برای انجام این کار نقشه می‌کشیدند.

آیه ۵۴ می‌گوید که عیسی دیگر آشکارا در میان مردم یهودیه رفت و آمد نمی‌کرد. در عوض، او به منطقه‌ای در نزدیکی بیابان، به روستایی به نام افرایم، پناه برد و در آنجا با شاگردانش اقامت گزید. همانطور که بیت عنیا در آن سوی اردن تا حدودی مکانی گمنام است، این مکان افرایم نیز جایی است که عیسی به آنجا می‌رود. و مدتی را دور از خطری که در اورشلیم با آن مواجه بود، می‌گذراند.

بنابراین، این مکان که افرایم نام دارد، در ذهن برخی افراد با یک روستای عرب به نام ات-تل، در ۱۵ مایلی شمال شرقی اورشلیم، نزدیک بت-این که همان بیت‌ئیل کتاب مقدس است، شناخته می‌شود. البته، منطقه افرایم، قبیله افرایم نیز وجود داشته است که به تقسیم زمین در عهد عتیق برمی‌گردد که فکر می‌کنم در شمال‌تر از آن و به سمت سامره قرار داشته است. در هر صورت، ما دقیقاً مطمئن نیستیم که این مکان کجا بوده است.

نحوه روایت داستان مهم نیست. خوب، اینجا چه دیدیم؟ شاید یک راه برای نگاه کردن به ساختار روایت در حین جریان، این باشد که آن را به نوعی ساختار کیهانی ببینیم که حول محور زنده کردن ایلعازر توسط عیسی می‌چرخد. پیشینه داستان البته زمان گذار عیسی به شرق اردن، از ساعت ۴۰:۱۰ تا ۴۲ است که ما را به روزهای اولیه رسالت یحیی تعمید دهنده در ۱:۲۸ برمی‌گرداند.

بنابراین، همانطور که داستان را شروع می‌کنیم، عیسی برای جلوگیری از دستگیری به ماوراء اردن رفته است و همانطور که داستان لازاروس را به پایان می‌رسانیم، عیسی اساساً بار دیگر از توطئه قتل اجتناب می‌کند، این بار در مکانی متفاوت در افرایم. سپس به غم و اندوه مارتا و ایمان او می‌پردازیم و آن را با بی‌ایمانی فریسیان مقایسه می‌کنیم. مارتا می‌گوید من ایمان دارم که تو مسیح هستی.

واضح است که فریسیان به مسیح بودن عیسی ایمان نداشتند. غم مارتا و ببخشید، غم و اندوه مریم و ایمانی که درست پس از غم مارتا نصیبشان شد، شاید به ایمان برخی از ناظران یهودی پس از رستاخیز یا زنده شدن لازاروس گره خورده باشد. بنابراین، چه همه این تشابهات را عمدی بدانیم و چه نه، یک چیز واضح است: داستان با اجتناب عیسی از دستگیری آغاز و پایان می‌یابد.

نامیده می‌شود، در اینجا در حال *inclusio* بنابراین، ابزار ادبی شمول، که گاهی اوقات با اصطلاح لاتین آن اجرا است. واضح است که داستان بر رستاخیز لازاروس متمرکز است، اینکه آیا بقیه این مراحل به همان اندازه که در این نکته آمده است، با هم مطابقت دارند یا خیر، نکته‌ای قابل بحث است، اما اگر توجه کنیم که داستان از کجا شروع می‌شود و به کجا ختم می‌شود و بر رستاخیز لازاروس، رستاخیز لازاروس متمرکز است، مطمئناً در مسیر درستی قرار خواهیم گرفت. نکته دیگری که در اینجا جالب است، به نظر من، نحوه استفاده از اصطلاح بتانی است.

ما این اصطلاح را داریم: بیت عنیا در آن سوی اردن و بیت عنیا نزدیک اورشلیم. بنابراین، ما دو بیت عنیای متفاوت داریم. آن یکی که تا حدودی با آن آشنا هستیم زیرا روستایی در نزدیکی اورشلیم است، ظاهراً درست در شرق اورشلیم.

این مکان دیگر، بیت عنیا در آن سوی اردن، مکانی است که ما دقیقاً از آن مطمئن نیستیم. مکانی در انتهای جنوبی منطقه ماوراء اردن در نزدیکی دریای مرده وجود دارد که روایتی مربوط به آن تقریباً به قرن پنجم میلادی برمی‌گردد و آن را به عنوان مکانی که عیسی به آنجا می‌رفت و جایی که یحیی در ابتدا تعمید می‌داد، معرفی می‌کند. من فکر می‌کنم بسیاری از مردم این را به عنوان یک برداشت رایج می‌دانند که رسالت یحیی در منطقه جنوبی رود اردن انجام شده است.

با این حال، کسانی هستند که می‌خواهند گاهی اوقات با بررسی ریشه لغوی بیت عنیا، آن را به منطقه‌ای به نام بیت عنیا ربط دهند که در بالای رود اردن و در منطقه‌ای تقریباً جنوب شرقی منطقه جلیل، بیت عنیا نزدیک رودخانه یرموک قرار دارد. برای پیچیده‌تر کردن اوضاع، برخی از نسخه‌های خطی یوحنا ۱:۲۸ که به آن اشاره دارد، به جای بیت عنیا از اصطلاح بیت عنیا استفاده می‌کنند. بنابراین، این بخش ۱۰:۴۰ دیگری از آن است که باید مورد توجه قرار گیرد.

بیت عنیا، بیت عنیای آن سوی اردن، که مکانی بسیار غیرمعمول و دشوار برای شناسایی است، نگاه می‌کنیم، از نظر توپوگرافی منطقه‌ای از سرزمین را که عیسی در آن ساکن بود، به خودمان یادآوری می‌کنیم. و بنابراین از نقطه نظر مکانی که معمولاً تصور می‌شود یحیی در آنجا غسل تعمید می‌داد، در همین منطقه در جنوب خواهد بود. این جایی است که سنت به اوایل قرون وسطی در دوران بیزانس بازمی‌گردد و محل غسل تعمید یحیی را مشخص می‌کند.

با این حال، نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید این منطقه بتانیا بوده است، و فکر می‌کنم می‌توانید دره کنده‌کاری شده رودخانه یرموک را در جایی در این منطقه ببینید که امروزه نیز اغلب فرض می‌شود. بنابراین با نگاهی به نقشه‌ای معمولی‌تر از بیت عنیا آن سوی اردن، مطمئن نیستیم که دقیقاً کجا بوده است. اینجا اورشلیم است، اما بیت عنیا آن سوی اردن یا جایی در همین بالا است، یا همانطور که فکر می‌کنم حداقل در درک عمومی از کتاب مقدس رایج‌تر است، در منطقه جنوبی قرار دارد.

بنابراین، وقتی از نقطه نظر نقشه‌های توپوگرافی، که نوعی رویکرد ماهواره‌ای به آن است، به زمین نگاه می‌کنیم، احتمالاً کمی بیش از حد تاریک است، ببخشید. ما در اینجا در مورد شمال شرقی یا شرق، در واقع ضلع جنوب شرقی دریای جلیل صحبت می‌کنیم. این نقشه خوبی است زیرا خطوط تراز زمین را در اینجا به شما نشان می‌دهد.

خیلی خوب می‌توانیم رشته کوه کارمل و دشت اسدرالون را از اینجا تا دره مگیدو ببینیم. کمی پایین‌تر در جنوب، با همین چشم‌انداز، اورشلیم را درست در اینجا می‌بینیم، و سپس منطقه‌ای که گمان می‌رود یحیی در آن غسل تعمید می‌داد، و سنت قرن پنجم را اینجا داریم. اما باز هم، دره شکاف اردن که به سمت شمال امتداد دارد، دیدنش در این نقشه خاص بسیار جالب است.

اگر نزدیک رود اردن درست در شرق اورشلیم باشید و به اورشلیم در غرب نگاه کنید، کم‌کم متوجه می‌شوید که چرا این عبارت رایج است که مردم به سمت اورشلیم می‌روند، زیرا از آنجایی که نزدیک رود اردن و دریای مرده هستید، بسته به اینکه دقیقاً کجا هستید، حداقل ۱۰۰۰ فوت، ۱۲۰۰ فوت یا بیشتر، زیر سطح دریا قرار دارید، و اورشلیم جایی حدود ۲۶۰۰، ۲۷۰۰ فوت بالاتر از سطح دریا است. بنابراین، وقتی به بالا نگاه می‌کنید و به غرب نگاه می‌کنید، کشوری را می‌بینید که باید برای رسیدن به اورشلیم از آن عبور کنید، و این کمی نگران‌کننده است. تقریباً یک لنز تله‌فوتو برمی‌دارید و همان منظره را می‌گیرید و این منظره را می‌بینید، تقریباً همان چیزی که قبلاً دیدیم، از زاویه کمی بازتر.

دقیقاً مطمئن نیستم، اما فکر می‌کنم اینجا با این آخرین برآمدگی که به سختی در تصویر مشخص است ممکن است تا کوه زیتون را ببینیم. بنابراین، اگر واقعاً بیت عنیا آن سوی اردن محل جنوبی باشد، این نوع قلمرویی بوده که عیسی از آن عبور می‌کرده است. حتی اگر او در محل شمالی بوده، به احتمال زیاد از دره اردن پایین می‌آمده و سپس به راست می‌پیچیده و به سمت غرب می‌پیچیده تا به این ترتیب به اورشلیم برود.

وقتی به اورشلیم می‌رسید و به منطقه‌ای که تازه پوشش داده‌اید نگاه می‌کنید، شاید از منظر الازهریه روستای عرب‌نشین، که امروزه اغلب با بیت عنیا، درست در شرق کوه زیتون، شناخته می‌شود، نگاه می‌کنید. اگر اینجا روی پروژکتورمان کمی وضوح بهتری داشتیم، شاید می‌توانستید نه تنها دره اردن را اینجا ببینید بلکه برخی از پشته‌هایی را که بخشی از اردن در آن سوی رود اردن هستند، ببینید. فکر می‌کنم این چیز کوچک سایه‌دار درست اینجا، این آخرین پشته کوچک که به سختی می‌توانید در ابرها ببینید، در واقع همان منطقه است.

بنابراین، شما باید حدود ۱۵ مایل به سمت شرق نگاه کنید تا ببینید رود اردن کجا بوده است. بنابراین امروز این روستای عرب‌نشین، الازهریه، به خوبی شناخته شده است و می‌توانید نقشه کلی زمین و نزدیکی آن به اورشلیم را ببینید. در واقع، متأسفانه امروز این محل مورد اختلاف است، زیرا آنچه حصار نامیده می‌شود که در واقع یک دیوار است، به دلیل خشونت که اعراب علیه اسرائیلی‌ها مرتکب شده‌اند، این روستای عرب‌نشین را از شرق اورشلیم جدا می‌کند.

آنها دیوار را ساخته‌اند. من از دیدن دیوار متنفرم، اما می‌توان فهمید که چرا این کار را کرده‌اند. یک مقبره سنتی از لازاروس در این روستا وجود دارد و اینکه آیا این مقبره معتبر است یا خیر، حدس و گمان است.

مقبره‌های مربوط به قرن اول میلادی در این نزدیکی وجود دارد، بنابراین مطمئناً فکر کردن به اینکه اینجا می‌تواند همان مکان باشد، عجیب نیست. من نمی‌دانم که آیا باستان‌شناسان حرفه‌ای این مکان را ارزیابی کرده‌اند یا خیر. شاید آنها این کار را کرده‌اند و من با آن آشنا نیستم.

اما امروز می‌توانید به آنجا بروید و آن را ببینید، و اساساً این قسمت پایینی است که شما وارد آن می‌شوید. امروزه کلیساهای مختلفی نیز در آنجا وجود دارند که یادبودی برای این مکان هستند. بنابراین، در اینجا یک طرح کلی وجود دارد که سعی می‌کند به شما ایده‌ای بدهد که اگر در آن زمان آداب و رسوم تدفینی را که برای لازاروس انجام می‌شد، انجام می‌دادید، چه احساسی داشتید.

در فصل ۱۱ به ما گفته شده است که غاری وجود داشته و سنگی جلوی در آن غلتانده شده است. اینکه آیا این غار، غاری طبیعی بوده یا احتمالاً غاری بوده که اساساً از دل سنگ تراشیده شده است، مانند مورد مقبره یوسف که قرار است عیسی بعداً در این انجیل در آن دفن شود، دقیقاً مشخص نیست. اما شما نوعی چیدمان مانند این را دارید که دهانه‌ای با کانالی به موازات سطح غار دارد و سنگی با کمی تلاش به داخل آن کانال می‌غلطد.

معمولاً درست جلوی در، نوعی فرورفتگی وجود داشت که سنگ به داخل آن می‌آمد و آنجا قرار می‌گرفت صدای انفجار می‌داد و جاذبه آن را در جای خود نگه می‌داشت. بنابراین، ممکن است وقتی وارد مقبره می‌شوید، یک محفظه جداگانه، یک محفظه اول، یک محفظه دوم، وجود داشته باشد، طاقچه‌هایی به صورت عمودی در دیوارها ایجاد می‌شد تا اجساد در آنها قرار گیرند. پس از اینکه اجساد تجزیه می‌شدند و فضا کم می‌شد، شاید بعداً، استخوان‌ها بیرون آورده می‌شدند، از اسکلت جدا می‌شدند و در یک جعبه قرار می‌گرفتند.

اگر مردم به اندازه کافی ثروتمند بودند که توانایی خرید مقبره را داشته باشند، احتمالاً می‌توانستند جعبه‌ای برای قرار دادن استخوان‌ها تهیه کنند. در برخی موارد نه چندان. بنابراین، در اینجا فقط یک ایده کلی از شکل احتمالی مقبره ارائه شده است.

اگر با تور به اسرائیل بروید و در کوه کرمل و در منطقه‌ی مجدو باشید و سوار اتوبوس شوید و آنها شما را به سمت مجدو در دره ببرند، شاید درست در امتداد بزرگراه اصلی، درست کنار این مقبره‌ی سنگی غلتان قرار بگیرید. این مقبره آنجاست. با این حال، فکر نمی‌کنم در دوران باستان، از این نوار فولادی برای نگه داشتن دیسک استفاده می‌کردند، انگار کسی از آن روز آن را آنجا گذاشته است.

بنابراین، این فقط یک نمونه از مقبره‌های سنگی غلتان است. تعداد زیادی از آنها در اسرائیل وجود دارد که می‌توانید ببینید، که احتمالاً به نوعی شبیه مقبره لازاروس و مهمتر از آن مقبره عیسی هستند. بعداً بیشتر در مورد مقبره‌های سنگی غلتان صحبت خواهیم کرد.

وقتی به فصل ۱۹ برسیم، اسلایدهای بیشتری برای نمایش در این مورد داریم. بنابراین، برخی از مسائل تفسیری در یوحنا فصل ۱۱. برخی از چیزهایی که توجه ما را جلب می‌کنند و باعث می‌شوند در مورد آنها فکر کنیم.

فقط از نقطه نظر کارکرد ادبی یوحنا ۱۱ با توجه به هر چیز دیگری در انجیل، بسیاری از مردم از این به عنوان نشانه هفتم اوج داستان یاد می‌کنند. فکر می‌کنم کلمه تعلیق را اینجا اشتباه نوشتم، اینطور نیست؟ نیاز دارم. اوه اوه. بنابراین، تعلیق نوعی ساختن در سه مرحله برای رسیدن به خود S به C من به جای معجزه است.

به عبارت دیگر، ما گفتگوی بین عیسی و شاگردان را داریم. اساساً، عیسی در اینجا مکث می‌کند و به لازاروس اجازه عبور می‌دهد. سپس عیسی گفتگوی خود را با مریم و سپس با مارتا انجام می‌دهد.

فکر کنم من برعکس متوجه شدم. مارتا و بعد مریم. و در نهایت او به مقبره می‌رسد و روشی که او به طور معجزه‌آسایی، ببخشید، لازاروس را شفا می‌دهد، احتمالاً پیش‌بینی می‌کند که چگونه مصائب مسیح نیز اتفاق خواهد افتاد.

می‌توانید مقایسه و موازی‌سازی جالبی با آن انجام دهید. زبان رمزآلود و محتاطانه‌ی عیسی در مکالمات اولیه‌اش با شاگردان نیز در ایجاد تعلیق و وادار کردن شما به فکر کردن در مورد آنچه اتفاق می‌افتد هنگام

صحبت در مورد نور روز و شب جالب است. نحوه‌ی مکالمه‌ی عیسی در آیات ۲۱ تا ۲۷ با مارتا نیز با توجه به آخرت‌شناسی انجیل یوحنا جالب است.

ما قبلاً کمی در مورد آن بحث کرده‌ایم، عمدتاً از دیدگاه فصل پنجم، زمانی که عیسی گفت ساعت [قیامت] فرا می‌رسد، اما اکنون زمانی است که مردگان صدای پسر خدا را می‌شنوند. در واقع، ایمان آوردن مردم به عیسی و شنیدن صدای او، آنها را به زندگی جدیدی با خدا وارد می‌کند و نوعی رستاخیز است که به گفته عیسی، رستاخیز در روز آخر را پیش‌بینی می‌کند. بنابراین، وقتی عیسی با مارتا صحبت می‌کند، مارتا اعتقاد خود را به رستاخیز در روز آخر به او تأیید می‌کند.

سپس عیسی بیشتر با او در مورد چیزی که ما آن را آخرت‌شناسی تحقق‌یافته می‌نامیم صحبت می‌کند، مبنی بر اینکه کسی که زنده است و به من ایمان دارد، به یک معنا هرگز نخواهد مرد، و حتی کسانی که مرده‌اند و به من ایمان دارند، زنده هستند. بنابراین، این آخرت‌شناسی تحقق‌یافته و آینده، گاهی اوقات تحت عنوان آخرت‌شناسی آغازین قرار می‌گیرد، که در انجیل یوحنا و در عهد جدید به طور کلی، یکی یا دیگری نیست هر دو است. شاید هوشیارکننده‌ترین نکته در مورد معجزه در اینجا، واکنش متضاد به آن باشد، نه تنها از سوی مخاطبان مستقیم، بلکه از سوی قیفا و شورا نیز هنگام تأمل در مورد آن.

بنابراین، تصور کنید چه احساسی داشتید اگر آنجا با مریم و مارتا و دوستانشان ایستاده بودید و شاهد زنده شدن لازاروس توسط عیسی بودید، سنگ را به عقب می‌غلطانیدید و بوی بد جسدش تقریباً به صورتتان سیلی می‌زد، و سپس می‌دیدید که عیسی او را از مقبره فرا می‌خواند و واقعاً شاهد آشکار شدن همه چیز در مقابل چشمانتان بودید. فکر کنید که آن اتفاق چگونه می‌بود. وقتی به آن نگاه می‌کنید، درک منظور آیه ۴۵ در اینجا کار سختی نیست.

بسیاری از یهودیانی که به دیدار مریم آمده بودند و آنچه عیسی انجام داد را دیده بودند، به او ایمان آوردند. چطور ممکن است شما آن را دیده باشید و به او ایمان نیاورده باشید؟ خب، چطور؟ طبق آیه ۴۶، برخی از کسانی که آنجا ایستاده بودند و آن را دیدند، شاید حتی برخی که فکر می‌کردند عیسی واقعاً همان کسی است که ادعا می‌کرد، رفتند و آن را به فریسیان گزارش دادند و به آنها گفتند که چه اتفاقی افتاده است. این باعث شد که آنها جلسه‌ای تشکیل دهند و به جای اینکه بگویند ما شاهدان زیادی داریم، نه فقط دو نفر، نه فقط سه نفر، ما شاهدان زیادی داریم که می‌توانند شهادت دهند که عیسی چه کاری انجام داده است.

بنابراین، بالاخره وقت آن رسیده که به خودمان بیاییم و بپذیریم که او کیست. شاید فکر کنیم که این منطقی‌ترین اتفاق ممکن است رخ داده باشد، اما البته این چیزی نیست که اتفاق افتاده است. بنابراین، با توجه به همه این‌ها، دیدن قیفا و پیشگویی تا حدودی مبهم و شگفت‌انگیز است، که به نظر من اساساً همان چیزی است که علم سیاست آن را سیاست واقع‌بینانه می‌نامد.

بچه‌ها، این تقریباً حرف اوست که می‌گوید اوضاع این‌طور پیش خواهد رفت. برای اینکه ما بتوانیم سطح زندگی‌مان را حفظ کنیم، جایگاه و موقعیتمان، این مرد باید سقوط کند تا ما بتوانیم سرپا بمانیم. شاید او واقعاً فکر می‌کرد جنبشی که عیسی به راه انداخته بود، یک شورش مردمی علیه روم خواهد بود و رومی‌ها را به جان هم خواهد انداخت.

شاید این تنها راهی بود که او می‌توانست عیسی را به عنوان یک شخصیت مسیحایی تصور کند. اما یوحنا در اینجا در آیه ۵۱، یک تفسیر سرمقاله‌ای جالب ارائه می‌دهد، مبنی بر اینکه این گفته که قیفا به عنوان یک استراتژی سیاسی، راهی برای حفظ وضع موجود در نظر گرفته بود، به عنوان یک پیشگویی تلقی می‌شود. او این را از جانب خودش نگفت، بلکه به عنوان یک فرد تتوکراتیک، به عنوان یک کاهن اعظم در آن سال، به عنوان یک پیامبر سخن گفت.

و او گفت که عیسی برای ملت یهود خواهد مرد، نه تنها برای آن ملت، بلکه برای فرزندان پراکنده خدا تا آنها را گرد هم آورد و یکی کند. این درک شگفت‌انگیزی از رسالت عیسی است که شاید از بعیدترین منبع در کل انجیل یوحنا به دست آمده باشد. این شخص که کاهن اعظم بود و بیشترین ضرر را متحمل می‌شد حدس می‌زنم می‌توان گفت، اگر عیسی درست می‌گفت و آنها اشتباه می‌کردند، این نظر را دارد، که منظورش این است که راهی است که ما عیسی را از سر خود باز کنیم.

اما حتی با انجام این کار در مشیت الهی، او به خدا جلال می‌دهد و الهیاتی را که واقعاً درست است و آنچه واقعاً قرار است اتفاق بیفتد را به گونه‌ای توصیف می‌کند که در آن زمان حتی متوجه آن نشده بود. پس اهمیت رستاخیز لازاروس با توجه به کل انجیل یوحنا چیست؟ فکر می‌کنم حتی در طول این ویدیو با اشاره به آن به عنوان رستاخیز، شاید اشتباه کرده‌ام، زیرا لازاروس به معنای رستاخیز نهایی قوم خدا در پایان رستاخیز نکرد، زیرا بدن او آشکارا بدنی بود که قرار بود دوباره بمیرد. در این زمان به او چیزی که پولس می‌توانست بدن جلال یافته یا بدن آسمانی بنامد، داده نشد.

او دوباره زنده شد. او زنده شد. او به این معنا زنده نشد که با یک بدن کاملاً جدید تبدیل شود.

بنابراین، به نظر من، این مفهوم رستاخیز باید روشن و واضح شود. در مورد نحوه قرارگیری نشان رستاخیز ایلعازر در انجیل یوحنا، مطمئناً این نشان اوج انجیل یوحنا است که نشان می‌دهد عیسی کیست، هویت او چیست و عیسی چه می‌خواهد انجام دهد، یعنی رسالت او چیست. و ما می‌توانیم این را به دو دلیل بگوییم، نه فقط به دلیل ماهیت، بلکه به دلیل جایگاه ادبی این نشان.

این شگفت‌انگیزترین کاری است که عیسی انجام داده است. او کارهای شگفت‌انگیزی انجام داده است، از جمله تبدیل آب به شراب. اما این موضوع، زنده کردن کسی که چهار روز از مرگش گذشته بود و شروع به تجزیه شدن کرده بود، اهمیت آن را کم‌رنگ می‌کند.

بیرون آوردن چنین شخصی از قبر مطمئناً شگفت‌انگیزترین چیز در این انجیل است. همچنین، بدیهی است که به دلیل جایگاه ادبی آن، نقطه اوج آن است. این آخرین معجزه است، آخرین نشانه‌ای که عیسی قرار است قبل از ورود به اورشلیم انجام دهد، سخنرانی وداع او با شاگردانش است.

می‌توان گفت که ظهور او در بدن رستاخیز یافته‌اش برای آنها نیز یک نشانه است، و شاید پایان باب ۲۰ یوحنا این را به همین شکل بیان کند. اما تا جایی که به نشانه‌ها و جایگاه ادبی آنها مربوط می‌شود، این قطعاً نشانه اوج است. ما متوجه شده‌ایم که چگونه عیسی از باب ۲ مورد مخالفت قرار گرفته است، زمانی که از او پرسیده شد با چه مجوزی معبد را پاکسازی کرده است.

مخالفت با او به نوعی در فصل ۵ متمرکز بود و از فصل ۷ در این مدت در حال شکل‌گیری بوده است. ببخشید. اما فکر می‌کنم اینجا در فصل ۱۱، مخالفت با عیسی به اوج خود می‌رسد و شورا بر اساس شورای قیافا، تصمیم قاطعی برای خلاص شدن از شر عیسی و اعدام او می‌گیرد.

آیه ۵۳، از آن روز به بعد، آنها نقشه قتل او را کشیدند. بنابراین، فصل ۱۱ به عنوان یک اثر ادبی، نه تنها ما را به اوج این روند که از فصل ۲ مخالفت با عیسی آغاز شد، می‌رساند، بلکه ما را به عنوان خواننده از بخش عمومی خدمت عیسی تا انتهای آن، که در فصل بعدی خواهیم یافت، می‌برد و سپس ما را به گفتمان وداع و روایت مصائب که در فصل ۱۸ آغاز می‌شود، منتقل می‌کند. بنابراین، این فصل از بسیاری جهات یک فصل محوری است، فصلی که ما را به این سمت می‌برد و به ما نشان می‌دهد که خدمت عمومی عیسی واقعاً به پایان خود نزدیک می‌شود.

یک فصل دیگر و تمام می‌شود. اما در درجه اول، حدس می‌زنم می‌خواهیم بگوییم که این فصل از نظر الهیاتی محوری است، زیرا در داستان یوحنا، رستاخیز لازاروس قطعاً بر رستاخیز عیسی تأکید دارد و آن را پیش‌بینی می‌کند. رستاخیز حتی عظیم‌تری از عیسی وجود خواهد داشت که خواهد آمد.

عیسی گفته است، ایگو ایمی، من رستاخیز و حیات هستم. در اینجا یک نسخه لاتین زیبا از آن داریم، که ظاهراً از ولگاته در کلیسای سنت لازاروس در بتانی امروزی گرفته شده است. من این تصویر را تا حدودی جالب یافته‌ام زیرا لازاروس در تصویر نیست.

اما من فکر می‌کنم چیزی که هنرمند می‌خواست از این اثر ببینیم این است که لازاروس از مقبره به بیرون نگاه می‌کند و کسی را می‌بیند که او را از مقبره صدا می‌زند، و خواهرانش که به عیسی التماس می‌کنند و او را به خاطر مراقبت از برادرشان و جمعیتی که در اطراف ایستاده‌اند، ستایش می‌کنند. بنابراین شاید در اینجا عزادارانی هستند که با خواهر سوگواری می‌کنند. و در اینجا تماشاگرانی هستند که برخی از آنها به پهلوی نگاه می‌کنند، شاید از قبل در حال توطئه برای رساندن خبر به فریسیان هستند.

در هر صورت، من این را روشی بسیار جالب برای نگاه به این داستان می‌دانم، و روشی که ما را بر خداوند متمرکز می‌کند، که این [داستان] برای جلال دادن اوست.

این دکتر دیوید ترنر در حال تدریس در مورد انجیل یوحنا است. این جلسه ۱۳، دوران پرتنش در اورشلیم، عیسی لازاروس را زنده می‌کند، یوحنا ۱۱: ۱-۵۷ است.